

رسالهء عارف

تألیف خواجه خُرد

با مقدمه و تصحیح دکتر ویلیام چیتیک

انتقادات مرید خود را در باره نظریه وحدت وجود ابن عربی قبول کرده بود، بنا به دلایلی این موضوع مورد تردید است. برای مثال دو پسر بقابالله، عبیدالله معروف به خواجه کلان و عبدالله معروف به خواجه خُرد، انتقادات سرهندی را در مورد نظریهء وحدت وجود ابن عربی قبول نکردند و هر دو معتقد به برتری وحدت وجود بر وحدت شهود بودند. بقابالله در سن چهل سالگی، زمانی که پسرانش دو ساله بودند، درگذشت و تعلیم و تربیت آنان را به سرهندی واگذاشت. سرهندی بعدها آنان را به طریقت نقشبندی مشرف کرد ولی هیچیک از آنان تفسیر و تعبیرات مرشد خود را در مورد ابن عربی نپذیرفتند و بعدها مرکز مستقلی از طریقت نقشبندی در دهلی ایجاد کردند. (Rizvi, S. 1978-83, vol. II, p. 249)

بنا به گفتهء ریزوی، خواجه خُرد «برای متداول ساختن اصول وحدت وجود، تعدادی رسالهء بسیار کوتاه نوشته است.» خواجه خُرد حتی مطالبی در مورد برتری نظریهء وحدت وجود در مقایسه با نظریهء وحدت شهود به شیخ محمود معصوم فرزند سرهندی، نوشته است (ibid, p. 250) و کتاب قوایح به زبان عربی

دکتر ویلیام چیتیک که استاد دروس ادیان در دانشگاه استونی بروک در ایالت نیویورک امریکا است، چندین سال در ایران بوده و در آنجا نیز به کار تدریس ادبیات تصوف اشتغال داشته است. او تا کنون کتابهای متعددی در بارهء تصوف نوشته است و جدیدترین کتابش شرح و تفسیری است از نظریهء وحدت وجود ابن عربی.

شیخ احمد سرهندی (متوفی به سال ۱۶۳۴ میلادی) از صوفیان مشهور هندی قرن هفدهم میلادی است که در شبه قارهء هند مشهور به "مجدد الف ثانی" است.^۱ انتقادات او از نظریه وحدت وجود ابن عربی با توجه نظریه خودش که به "وحدت شهود" مشهور است، نظر بسیاری از محققان را جلب کرده است. البته تحقیق در مورد سرهندی هنوز در مراحل ابتدائی است و مدتی طول خواهد کشید تا اهمیت و چگونگی اختلاف نظر بین او و ابن عربی واضح تر شود. سرهندی به دلیل اهمیت بیش از حدی که متأخرین سرهندی برای او قائل شده اند، بسیاری از معاصرین خود را تحت الشعاع قرار داده است. حیطة تأثیر عقاید سرهندی بیشتر از آنچه پنداشته شده، محدود بوده و بیشتر معاصرین مهم سرهندی و پیروان آنها به مکتب ابن عربی معتقد بوده اند. از میان معاصرین سرهندی که باید مورد توجه و ارزشیابی محققان عرفان قرار گیرند، می توان عبدالجلیل الله آبادی، عقیل خان رازی، فیروز الصوفی الشطاری، عیسی بن قاسم جندالله، ملاشاه آخوند، محمود خوش دهان چشتی و محب الله مبارزالله آبادی مبلغ برجسته نظریات ابن عربی در شبه قارهء هند را نام برد.

سرهندی مرید خواجه محمد بقابالله (متوفی به سال ۱۶۰۳ میلادی) بود. او در کابل متولد شد و در دهلی سلسله نقشبندی را گسترش داد. سرهندی مقادیر زیادی اشعار فارسی به سبک صوفیانه سروده است. اگر چه تذکره نویسان معتقدند که بقا بالله

يك از کتابهای مهم خواجه خُرد است. ریزوی می نویسد که این کتاب «مشمول بر اطلاعاتی در مورد تصوف است»، (ibid, p. 16) ولی در واقع این کتاب بحثی است پیرامون ماوراءالطبیّه و تعلیمات عملی ابن عربی به اضافه انتقادات تلویحی از نظریات وحدت شهود سرهندی. برای مثال خواجه خُرد به توضیح این مسئله می پردازد که مفهوم "شهود" که مغایر مفهوم "وجود" است، فاسد ارزش بررسی و پژوهش است. خواجه خُرد همچنین مؤلف تعداد بیشماری رسالات کوتاه فارسی است که از میان آنان می توان "تور وحدت"، "پرتو عشق" و "پرده بر انداخت و پردگی شناخت" را نام برد.^۲ رساله "تور وحدت" به سبکی ساده و شاعرانه نوشته شده و در آن خواجه خُرد به بحث در باره سلوک سالک از مرحله کثرت تا مرحله وحدت پرداخته است. رساله "پرتو عشق" در مورد عشق الهی است و این رساله به سبکی وجدآور و نشاط آمیز نوشته شده که تا حدودی یادآور رساله لمعات عراقی است. در این رساله اشاره ای چند به اصطلاحات مخصوص مکتب ابن عربی نیز شده است. رساله "پرده بر انداخت و پردگی شناخت" بطور خلاصه و روشن به بحث در مورد تعلیمات اصولی در مورد انواع دانش و کیفیت مقامات مختلف در سیر و سلوک عرفانی می پردازد.

خواجه خُرد خلاصه نظریاتش را در رساله ای به نام "عارف" مطرح می سازد. سبک این رساله عیناً همانند سه رساله فارسی فوق الذکر می باشد و تصحیحات این رساله تنها بر مبنای يك نسخه خطی است که در موزه کتابخانه سالار جنگ در حیدرآباد دکن موجود است.^۳

در اینجا باید یادآور شد کلمه "عارف" که

مترادف با کلمه شناسنده است، غالباً در نوشته های صوفیان بکار رفته و مقصود از آن شخصی است که به بالاترین مرحله از ادراکات روحانی نائل شده باشد. مثالهای متعددی از مورد استفاده این کلمه در متون عرفانی را می توان در کتاب دکتر جواد نوربخش معارف صوفیه (انتشارات خانقاه نعمت الهی لندن، ۱۳۶۲ شمسی، جلد اول) یافت.

بررسی مختصر خواجه خُرد در باره خصوصیات عارف مستقیماً در ارتباط با تعلیمات مشخص ابن عربی و شاگردانش است.

در واقع می توان گفت که عارف همان پیر طریقت است که طی طریق کرده و ماورای هر گونه حال و مقام است و به "مقام لا مقام" که بالاترین مقام است رسیده است (رجع کنید به Chittick 1989, pp. 375-381). مقام عارف در اینجا همانند مقام پایزید در حکایت زیر است که از وی پرسیدند: «امروز چه گونه ای؟» پایزید پاسخ داد: «من روز و شبی ندارم. روز و شب از آن کسی است که محدود و مقید به صفات است و من هیچ صفتی ندارم.»

رساله عارف

ای برادر، عارف همه کارهای نیک می کند بی آنکه خواهش در میان باشد و از همه کارهای بد مجتنب می باشد بی آنکه منکر کار بد باشد، و به همه کس می آمیزد بی آنکه تعلق خاطر باشد، و از همه کس جداست بی آنکه نفرتی باشد، و خدا را ورای همه می یابد بی آنکه دوئی در میان آید. مشرب

عارف از همه مشربها جداست بی آنکه مشرب هیچکس را غیر مشرب خود داند، و به همه مشربها بر می آید بی آنکه آلوده مشربی شود. و خدا را می خواهد بی آنکه دردمند شود و از خدا گاهی غافل می شود بی آنکه عین غفلت را غیر حضور یابد. در عین غفلت حاضر است و در عین حضور غافل. و شهود عارف در نساء زیاده از شهود اوست در مظاهر دیگر. و حکم متابعت پیغمبر اکمل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال و مشرب عارف در همه شئونها و در همه کارها لذت تام دارد بی الم. و در همه امها لذت کلی دارد بی لذت. عارف هم حق است و هم خلق. خدای را در عین بندگی می یابد و بندگی را عین خدائی. عارف نه به بندگی کاری دارد و نه با خدائی، که حقیقت او بالاتر از خدائی و بندگی است.

اگر از عارف پرسى که هیچ چیز می دانی و هیچ چیز می یابی، گوید هیچ چیز نمی یابم و هیچ چیز نمی دانم. اگر گویى هیچ چیز مجهول تو هست و هیچ چیز مقصود تو هست، گوید هیچ چیز مجهول و مقصود من نیست. همه معلوم است مرا و موجود است در من. عارف همه داند و هیچ نداند.

کار عارف همه ضد در ضد و حیرت در حیرت است، و از این ضد در ضد و حیرت در حیرت هیچ فکری و اندیشه ای ندارد. خود بخود است و خود از خود سواى خود و اختیاری در میان نیست. هر چه در عالم واقع می شود نه خواست عارف است و نه بی خواست عارف و نه مقصود عارف و نه مردود عارف.

عارف نامی بیش نیست، بلکه عین معروف است. و معروف اسمی بیش نیست، بلکه همان عارف است. و عارف و معروف دو نام و همی بیش نیست. کو عارف و کو معروف؟ این است حقیقت حال که هیچ حقیقتی ندارد و این است نهایت معروف که عین

حیرت و جهل است. کجا معرفت و کو حیرت؟ که هر دو در حقیقت ذات عارف گم است. آنچه از عارف معلوم است عین و الف و راء و فاء است، باقی همه اوست که هم معلوم است و هم مجهول است، نه معلوم و نه مجهول. عارف چون از حساب مکان و زمان بر آمده است دنیا و آخرت او را يك است، بهشت و دوزخ او را يك است.

بشنو که سخن مجمل گفته می شود. درین وقت گنجایش تفصیل نیست. مجمل آنست که خدا را یاد کن بی آنکه خدا را بت خود سازی، و خود را فراموش کن، بی آنکه از خود غافل شوی. و عمل شریعت کن، بی آنکه غرضی و مطلبی دانسته باشی و کارهای ممنوع شرعی مکن، بی آنکه شکی از آن و نفرتی از آن در خود یابی. از صفات حمیده و حسنه کسب کن بی آنکه به آنها تعلق داشته باشی. راضی باش به هر چه واقع می شود بی آنکه تعلق داشته باشی به هیچ چیز. و از لذت شرعی بهر مند شو بی آنکه غافل باشی از ظهور حقیقت یا دعوی معرفت داشته باشی و یا شهود. نه حاضر باش و نه غافل، نه بنده باش و نه خدا، نه هست باش و نه نیست. متابعت پیغمبر اکمل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لازم دار بی آنکه محمد را غیر حق دانی و یا حق را منحصر دانی در محمد. بدانکه محمد حق است و حق محمد است. حق حق حق. محمد محمد محمد. این است کمال کمال کمال. والله اعلم بحقیقة الحال و هو عین حقیقة الحال. والسلام والایتمام.

زیر نویس ها

۱- چندین کتاب در مورد وی تا کنون نوشته شده است. برای مثال به Friedman (1971) و Ansari (1986) رجوع کنید.

۲- دو رساله اول بطور ناقص در رساله سته ضروریه (۱۸۹۱)

عارف از دیدگاه جنید

جنید را پرسیدند عارف کیست؟ گفت: گونه آب، گونه ظرف و جام بود. یعنی: به هر حالی چنان باشد که اولی تراست. از بهر این احوال وی مختلف باشد. یعنی اختیار عارف حق تعالی باشد. و حق تعالی بنده را از حال به حال می گرداند که ناگردنده جز حق تعالی نیست.

پس عارف را همی گردانند اندر آن گشتن چنان نماید بدان صفت که همی گردانندش. چنان که آب اگر در جامی سبز کنی سبز نماید و اگر در جامی سفید کنی سفید نماید و دیگر الوان همچنین. و لون آب بر حال خویش. عارف نیز صفتش همچنین باشد، حالش و وقتش با حق تعالی راست باشد. اما چون حق تعالی اندر سر وی حالی و وقتی نو پدید آورد، مر ظاهر وی نیز همچنان نماید که حال و وقت اقتضا کند و اصل بر جای خویش چنان که آب به رنگ جام نماید و اصل وی بر جای خویش.

پس وقت باشد که عارف را سکون واجب کند و وقت باشد که حرکت، و وقت باشد که شکر واجب کند و وقت باشد که شکایت، و وقت باشد که صبر و وقت باشد که جزع، و گاه وقت وی صحبت خلق واجب کند و گاه عزلت و نفرت و گاه گفتار و گاه خاموشی واجب کند. ظاهرش همی نماید بر موافقت وی و باطنش بر حال خویش.

باز گفت: ازین معنی گفته اند که عارف فرزند وقت خویش باشد یعنی عارف ظاهر و باطنش تبع حق تعالی باشد، بر حسب آن که حق تعالی باطن او را همی جنباند یا همی آراماند، ظاهرش نیز بر حسب باطن همی جنبد و همی آرامد.

نقل از شرح تعرف عبدالله مستعملی بخاری

میلادی، ص. ۷۹-۹۱ و ۹۲-۱۰۰ و سومین رساله تنها بصورت نسخه خطی موجود است.

۳- موزه سالار جنگ، شماره A. Nm. 858/3. رجوع کنید به Ashraf, H. M. *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jung Museum and Library*, vol. VIII (Dā'erato'l-Ma'āref: Hyderabad, 1983). p. 176.

فهرست منابع

Ansāri, M. A. A. (1986). *Sufism and Shari'ah, A Study of Shaykh Ahmad Sirhindi's Effort to Reform Sufism*, The Islamic Foundation: London.

Ashraf, H. M. (undated). *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jang Museum and Library*, vol. III, Dā'erato'l-Ma'āref: Hyderabad

Chittick, W. (1989). *The Sufi Path of Knowledge: Ibn al-'Arabi's Metaphysics of Imagination*, SUNY Press: Albany.

Friedman, Y. (1971). *Shaykh Ahmad Sirhindi: An Outline of His Thought & a Study of His Importance in the Eyes of Posterity*, McGill University Press: Montreal.

Rizvi, S. A. A. (1978-1983). *A History of Sufism in India*, vol. II, Munshiram Manoharlalo: New Delhi.

?. (1891). *Rasā'el-e setta-ye dharuriya*, Maṭba'a-ye Mojtabā'i: Delhi.

نوریخس، دکتر جواد. (۱۳۶۲ ش.) معارف صوفیه، جلد اول، انتشارات خانقاه نعمت الهی لندن.

